

یادداشت

نگاهی به حقانیت شهر در برابر میرزا و داروغه

با دیوارنگاری، خرابه‌ها را خراب نکنیم



فاروق مظلومی

منتقد

سکناگزیدن با اقامت تفاوت ظریفی دارد. اگر به مکانی تعلق خاطر داشته باشیم، در آنجا سکنای گزینیم و تا اطلاع بی‌اطلاع به رفتن از آن مکان فکر نمی‌کنیم. اما وقتی به جایی تعلق خاطر نداریم، همواره به فکر رفتن از آنجا هستیم. شهر، کوچه و خیابان از متعلقات هر شهروند هستند. قطعا متعلقات هرکس با دیگری فرق دارد. جایی که برای من place (مکان) است و به آن تعلق خاطر دارم، شاید برای دیگری nonplace (نامکان) است و هیچ تعلق‌ی به آن ندارد. نامکان‌ها توسط مارک اوز، انسان‌شناس فرانسوی (۱۹۳۵ – ۲۰۲۳) نظریه‌پردازی شده‌اند.

یک نفر دیوار خانه‌اش را رنگ می‌زند و نفر دیگر دیوارش را با کاغذ دیواری می‌پوشاند. اما ما نمی‌توانیم علاقه‌های خودمان را به دیوارهای شهر منتقل کنیم؛ چون فضاهای شهری درست مثل فضای مشاع یک ساختمان هستند. پادری هرچقدر هم که زیبا باشد، در حین آتش‌سوزی یا زلزله خطر آفرین است. فضاهای مشاع مال همه هستند و مال هیچ‌کس نیستند. از این‌رو همه ما معترض تبلیغاتی هستیم که هیچ علاقه‌ای به آنها نداریم.

اگر از جانب اثر میرزا حمید سخن می‌گوییم، از جانب فضای بی‌دفاع دیوارهای شهر هم باید حرف زد. یک دیوار خالی قبل از تابلویی که روی آن قرار می‌گیرد، وجود داشته است؛ یعنی حق تصرف با دیوار خالی است. مگر من و شما به خیلی از روایت‌های روی دیوارهای شهر اعتراض نمی‌کنیم، شاید کسانی هم با مفاهیم و روایت‌های میرزا حمید مخالف باشند. آثار این استاد به‌واسطه روایت‌هایی که برایشان ساخته‌اند و ساخته‌اید و نسخه‌ام حالا می‌توانند در معرض توجه قرار بگیرند، اما فضاهایی که این آثار در شهر اشغال می‌کنند، فضاهای معصوم و حق شهر هستند. رمانتیسیم کیچ و کورنولیبرال به خودش حق می‌دهد روایت‌ها و ایدئولوژی دلخواهش را در حلق هر حقنه کند. در مطالعات شهری فضاهای معصوم [innocent spaces] و حق شهر [the right of city] مطرح می‌شود. دیوار یک خرابه متروک با یک کوچه تاریک، متعلق به همه است و کسی حق تملک و تصرف آن دیوار را ندارد؛ چون در معرض نگاه همه قرار دارد. در قوانین حقوقی، حتی به نام حق ارتفاق در اسناد مالکیت وجود دارد که قائل به این موضوع نیز هست. حق ارتفاق یعنی اینکه یک نفر با همسایه‌اش به توافق برسد و از حیاط آنها آبراهی را بگذراند. آیا هنرمندان گرافیتی و دیوارنگارها از همه شهروندان نظرسنجی کرده‌اند و حق ارتفاق دارند؟

طبق قوانین شهری، ما حتی حق نقاشی روی دیوار خانه خودمان را هم نداریم؛ چون دیوار خانه ما منظر مردم شهر و یک منظر عمومی شهری است و فقط بخش مادی آن تحت مالکیت ما قرار دارد. من کره‌ها را دوست دارم ولی



نمی‌توانم یک کره را روی دیوار خانه‌ام نقاشی کنم؛ کسانی را تصور کنید که حیوان‌هراسی دارند و صبح‌شان با دیدن نقاشی کره ملوس ما شروع می‌شود که برای آنها هیولاست. متناظر با این موضوع، نماهای ساختمان‌هاست. آیا شما معترض خیلی از نماهای ساختمان‌ها نیستید؟

به همین دلایل است که مهم‌ترین نظریه‌پرداز فضاهای شهری، هانری لوفور (۱۹۰۱ – ۱۹۹۱) هر فضایی‌تهی را به پرکننده‌اش اولویت می‌دهد. فضاهای شهری باید با نظارت مسئولان ذی‌صلاح شهری طراحی و منظرپردازی شوند که متأسفانه همین موضوع در خیلی از کشورها یکی از مهم‌ترین عوامل آلودگی بصری است.

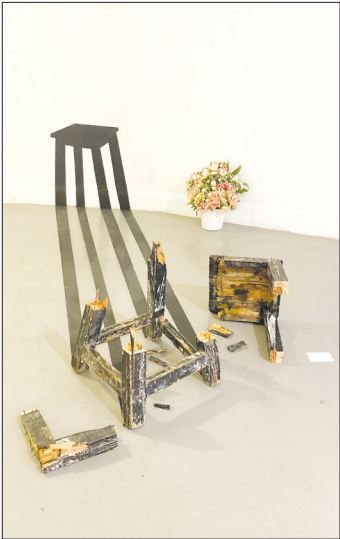
معلوم نیست که این ساحت قدسی هنر و هنرمندان از کجا نشئت می‌گیرد که به‌عنوان منجی، مصلح و صاحبان حقیقت به خودشان حق دیوارنگاری و حق ارتفاق شهری می‌دهند. هنرمندان هم شهروند هستند و نباید به پناه غارت شهر توسط تبلیغات کالاهایی از قبیل فیلم و سریال، موبر و تقویت‌کننده آقایان، آنها هم به خودشان حق غارت دیوارهای کوچک‌ها و خرابه‌ها را بدهند. صدالبته شهرداری‌ها اگر نماینده واقعی مردم باشند، باید از طرف مردم فضاهایی در معابر عمومی را برای عرضه آثار هنری منظور کنند. وقتی یک فضای مشخص را برای اعلانات و آثار هنری داریم، شهروندان برای عبور از آنجا حق انتخاب دارند، اما غافلگیرکردن شهروند با دیوارنگاری در فضاهای مشترک متمدنانه نیست.

البته همچنان معتقدم هر دیوار خالی تمدن‌تر از دیوار پر است.

مخلص کلام اینکه تمدن مقدم بر علاقه و آزادی است. آزادی در شهر یک شوخی است. باید پشت چراغ قرمز ایستاد. وقتی از تعاملات شهری و مردمی با رنگ‌مالی دیوارها و کوچه‌ها حرف می‌زنیم، باید به این هم فکر کنیم که اولا تعامل با تعارض نسبت ندارد. ثانیا حقیقت نزد همه است و نزد هیچ‌کس نیست. ثالثا هنرمند متعامل با مردم برای نمایش آثارش از حمایت نهادهای خصوصی برخوردار نمی‌شود و برای شهرت از اختفا و گمنامی سود نمی‌جوید. قطعا یک استراتژی بازارنرگ برای عرضه این‌گونه آثار در بازارهای بین‌المللی وجود دارد و رابعا کدام تعامل؟ از نظر مارک اوز در نامکان‌ها تعاملات انسانی (انسان با انسان) صورت نمی‌گیرد. بزرگراه‌ها، سوپرمارکت‌ها، پمپ‌بنزین‌ها و… برای اغلب ما نامکان است. کوچه‌ها فضایی برای تعامل افراد با همدیگر است. اما یک دیوارنگاری روی دیوار کوچه در واقع تعامل انسان با انسان نیست، بلکه تعامل تصویر با انسان است. یک نفر خودش را آن‌قدر محق و برتر می‌داند که روایت و ایدئولوژی‌اش را نقاشی می‌کند و می‌گریزد و پاسخ مخاطب را نمی‌بیند و نمی‌شنود.

زمانی که تعلق‌زدایی از شهر را مطرح می‌کنیم، بیندیشیم که شهر متعلق به کسی نیست که دیوارهایش محل نمایش تعلقاتش باشد.

پاورقی: آبادی زیباست اما خرابه‌ها والا هستند. آنها بنیان‌های عظیم فراموشی شهر هستند. آنها کسل‌های پنهان و خاموش فرهنگ هستند. در شکوه خرابه‌ها همین بس که انسان‌ها از خرابه‌ها می‌گریزند. با دیوارنگاری، خرابه‌ها را خراب نکنیم.



خانه بی سندلی

درباره نمایشگاه «سندلی هنرمند» در گالری خانه هنرمندان ایران



سمانه رستمی

هنرمند و پژوهشگر

در دهه ۸۰ خبرنگار حوزه تجسمی بودم؛ روزگاری که تب گالری‌رفتن و دیدن نمایشگاه‌های بی‌دربی در موزه هنرهای معاصر و اولین نمایشگاه هنر مفهومی (conceptual art) در ایران سررصدای بسیاری به پا کرده بود. خانه هنرمندان به‌واقع خانه هنرمندان بود؛ برای دوره‌می‌ها و کپ‌وگفت‌های دوستانه‌تر و نشست‌های تخصصی از انجمن‌ها و صنف‌های هنری مختلف تا مراسم وداع با هنرمندان درگذشته! به‌واقع خانه‌ای بود….

۲۵ خرداد به ورودی حیاط خانه هنرمندان رسیدم. کماکان جمعیتی نشست‌ه بودند دور حوضی که حالا سال‌هاست از آب خالی شده و رنگ آبی جایش را به آبی خاکستری از غبار شهر داده. روز قبل، افتتاحیه نمایشگاه «سندلی» بود. نام نمایشگاه بسیار دهن‌پرکن بود و ایده جذابی به نظر می‌آمد. موضوعی که سال‌ها در سراسر جهان هنرمندان بسیاری را به خلق واداشته. ذلم را خوش کرده بودم برای دیدن مجموعه‌های جدید و جذاب! از در سالن که وارد شدم، گرمای فضای داخلی و کم‌نوری عجیب سالن‌ها، سیلی اول را به صورتم زد. اول خیال کردم تعدمی در کار است؛ با سه سالن سر رزم و نورپردازی فقط به دیده‌نشدن کارها کمک می‌کند؛ چرا باید آثری بی‌دلیل در بی‌نوری نمایش داده شود؟ نام هنرمندان با بی‌سلیقگی تمام روی کاغذ سفید ۸۰گرمی در ساینز ۵-۷ با فونت ۱۶ روی زمین، کنار آثار گذاشته شد بود و به لطف مردم هنردوست در روز گذشته (افتاحیه) خوب لگدمال شده بودند. در آن تاریکی و گرما باید می‌نشستم روی زمین تا بتوانیم نام هنرمند را بخوانیم؛ بی‌شک در این موضوع هم فکر نمی‌کنم به جز انجام وظیفه دقیقه‌نودی خلاقیتی به کار هنرمندانی که تا به حال نه درگیر فلسفه سندلی به‌عنوان مفهوم

هفتصدوچهل‌وششمین شب از شب‌های مجله بخارا به بزرگداشت رضایحیایی، نقاش، اختصاص یافت

صدای من رنگ و نقاشی است

داشت. معمولا این مهاجرت‌ها در ایران در دهه ۵۰ و به دلایل مشخص سیاسی-اجتماعی اتفاق افتاده‌اند، اما مهاجرت آقای یحیایی از جنس دیگری است. تحت تأثیر پیشروی کانون پرورش فکری در بابل، آقای یحیایی خواسته دنیا را برای آموزش هنر ببیند. همین تفاوت در دلیل مهاجرت، سرنوشت ایشان و آثار ایشان را هم از دیگر هنرمندان مهاجر زمانه خود متفاوت کرده.

در بیانیه این نمایشگاه این‌طور نوشته شده که: «پیمایش در این نمایشگاه همانند گشت و گذار متفکرانه در پناهگاه (آتلیه) هنرمند است، روایتوری خالی از تصنع، درون استودیوی هنرمند، حقایق فیلترشده، جوهره خام و تصفیه‌نشده روح خلاق را جلوه می‌دهد. کارش هنرمندانه انکشاف می‌کند، جایی که پرتزاهای که امروز خلق شده، با منظره‌ای که روز دیگر نقش بسته، به طور هماهنگ هم‌زیستی می‌کند. رضا یحیایی، هنرمند چندرسانه‌ای، مرزهای سنتی را در در این نمایشگاه، چه در تمام مسیر حرفه‌ای خود، نادیده گرفته و نقاشی، مجسمه‌سازی، موسیقی و حتی رقص باله را به هم پیوند می‌دهد. امتناع او از محدودکردن خود به یک سبک، شادمی است بر به جانش گرفتن بی‌امان خود و پیگیری لذت محض خلق اثر. هنرمندی که محدودیت‌های ناشی از خودسانسوری را می‌شناسد، این‌بار در برابر خودسانسوری مقاومت می‌کند و جسورانه مجموعه‌ای از آثار را ارائه می‌دهد که عموما از طبقه‌بندی یک‌گانه سرپیچی می‌کنند. این آمیزه از نت‌های فیزاز و فرود در نمایشگاه اِکَلکتیک (مجموعه‌ای از آثار نقاشی، نقش‌برجسته‌ها، مجسمه‌ها و اینستالیشن در سبک‌ها و تولید سال‌های مختلف) روح متهور هنرمند را طنین‌انداز می‌شود.

علی دهباشی در پایان ضمن اشاره به اهمیت شخصیت یحیایی، و دعوت ایشان به گفتن از خود، تأکید کرد «اگر بخواهیم به مجموعه زندگی هنری استاد بپردازیم، شاید ساعت‌ها فقط به ذکر موفقیت‌های ایشان، نمایشگاه‌ها، سال‌های تدریس و آموزش در ایران، ایتالیا، فرانسه و دیگر کشورها بگذرد. همچنان که شیوه ایشان هم هست، زیاد علاقه‌مند نیستند که ما به زندگی پربار ایشان توجه خاص داشته باشیم. کتاب‌های متعددی از ایشان چاپ شده‌اند که البته بیشتر آنها در خارج از ایران منتشر شده‌اند. از آقای یحیایی تقاضا داریم از یک عمر تجربه خودشان در وجوه مختلف انسان، طبیعت و هنر برای‌مان صحبت کنند».

رضا یحیایی، خود در این شب و درباره آثار و زندگی خود گفت: «صدای من رنگ و نقاشی است. آثار من به انسان خاص اشاره ندارد، فقط یک انسان که جنسیت ندارد، نه زن نه مرد، فقط انسان به معنای واقعی کلمه انسان. من دنبال این انسان در کارهایم هستم. رنگ‌ها در کارهای من مانند سربازانی هستند که به جنگ می‌روند. تمام جنگ‌های من روی بوم با رنگ‌هاست. شاید تنها نکته‌ای که من دنبالش هستم، این حس است که دنبال چیزی هستم که «منی‌خواهم»… خیلی سخت است! همه دنبال چیزی هستند که می‌خواهند و من دنبال چیزی هستم که نمی‌خواهم… و آن را به وجود می‌آورم».

شرق

گزارش

رئیس‌جمهور از دریچه قانون اساسی

۳۵. حق دسترسی آزاد به اطلاعات؛ شفافیت در عملکرد دولت و همه ارکان حاکمیت و ارائه اطلاعات کامل به مردم و امکان دسترسی آزاد مردم به اطلاعات دولتی در راستای افزایش آگاهی‌های عمومی و ایجاد زمینه برای رقابت سالم علمی و اقتصادی در قانون اساسی تأکید شده است.

۳۶. حفظ محیط زیست؛ توسعه پایدار؛ توسعه پایدار زمانی رخ می‌دهد که دولت در برنامه‌ریزی‌ها و انجام پروژه‌های اقتصادی، حفظ محیط زیست را در اولویت قرار دهد.

طبق اصل ۵۰ قانون اساسی، در جمهوری اسلامی حفاظت محیط زیست که نسل امروز و نسل‌های بعد باید در آن حیات اجتماعی رو به رشدی داشته باشند، وظیفه عمومی تلقی می‌شود. از این‌رو فعالیت‌های اقتصادی و سایر اقداماتی که با آلودگی محیط زیست یا تخریب غیرقابل جبران آن ملازمه پیدا کند، ممنوع است.

۳۷. تخصیص ثروت‌های عمومی برای مصالح عامه؛

طبق اصل ۴۵ قانون اساسی، انفال و ثروت‌های عمومی از قبیل زمین‌های موات یا ره‌اشده، معادن، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و سایر آب‌های عمومی، کوه‌ها، دره‌ها، جنگل‌ها، نزارها، بیشه‌های طبیعی، مراتعی که حريم نیست، اِرت بدون وارث و اموال مجهول‌المالک و اموال عمومی که از غاصبین مسترد می‌شود، در اختیار حکومت اسلامی است تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آنها عمل نماید.

در اختیارگیری انفال به دست دولت نباید بدون نظارت و غیرشفاف باشد، بلکه دولت‌ها باید به صورت امانت‌دارانه و شفاف از ثروت عمومی مردم ایران پاسداری کنند.

۳۸. حفظ صنایع مادر در مالکیت عمومی؛

در اصل ۴۴ قانون اساسی تأکید شده است کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانک‌داری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه‌آهن و مانند اینها باید به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت باشد.

بنابراین دولت نباید با خصوصی‌سازی لجام‌گسیخته و غیراصولی، زمینه نابودی صنایع مادر و سایر بخش‌های کلیدی اقتصاد را فراهم آورد.

۳۹. احترام به حق تعیین سرنوشت؛ در مقدمه قانون اساسی تصریح شده است «دولت در راستای سیردن سرنوشت مردم به دست خودشان تلاش می‌کند و «چون هدف از حکومت، رشدادن انسان در حرکت به سوی نظام الهی است» تا «زمینه بروز و شکوفایی استعدادها به منظور تجلی ابعاد خداوندگی انسان فراهم آید» و «این جز در گرو مشارکت فعال و گسترده تمامی عناصر اجتماع در روند تحول جامعه نمی‌تواند باشد». با توجه به این موضوع، لازم است زمینه مشارکت در تمام مراحل تصمیم‌گیری‌های سیاسی و سرنوشت‌ساز برای همه افراد اجتماع فراهم شود.

۴۰. احترام به کرامت انسانی شهروندان؛

در تمام امور، حفظ کرامت و عزت و جایگاه انسانی شهروندان و احترام به حقوق شهروندی، وظیفه اساسی رئیس‌جمهور است.

موارد فوق، بخشی از وظایف رئیس‌جمهور در پیشگاه حقوق ملت است. دولت‌ها برای توسعه پایدار و همه‌جانبه، ضروری است که با مراعات حقوق شهروندان و احترام به ملت ایران، زمینه رشد همه آحاد ملت ایران را فراهم آورند. ایران متعلق به همه اقوام ایرانی است و تمام امتیازات باید بالسویه بین همه ایرانیان بدون هیچ‌گونه تبعیضی تقسیم شود.

اینها کمترین و البته اساسی‌ترین حقوق مردم بزرگ ایران است که با پیروزی انقلاب به مردم بزرگ ایران وعده داده شده است. بدیهی است شایسته‌ترین رئیس‌جمهور ایران کسی است که بیشترین اهتمام را در پاسداری و اعطای آن به مردم داشته باشد و قطعا مردم فهیم ایران، هوشمندانه توان‌گزینش بهترین فرد را در دور دوم انتخابات به نمایش عمومی خواهند گذاشت.